

گفت‌وگوی «جوان» با یکی از نیروهای سردار شهید جعفر شیرسوار، فرمانده گردان حمزه در دفاع مقدس

دست‌برادری «شیرسوار» زندگی‌ام را تغییر داد

علیرضا محمدی

سردار شهید جعفر شیرسوار را باید یکی از حرهای انقلاب دانست که اگر چه مقطعی از عمرش را در دوران طاغوت در سبک و سیاق خاصی گذراند، اما نفس حق امام و هم‌نشینی با شهدایی چون نجفعلی کلایمی باعث شد راه و مرامش را تغییر دهد و وارد جریان انقلاب و سپس دفاع مقدس شود. دکتر مفید اسماعیلی سراجی، یکی از هم‌زمان شهید شیرسوار است که اصرار دارد به جای واژه هم‌رزم، از اصطلاح نیروی شهیدشیرسوار برای استفاده شود؛ چرا که معتقد است اگر جعفر شیرسوار نبود، شاید او از مسیر جبهه و جنگ خارج می‌شد و اکنون سرنوشت دیگری پیدایم کرد!

گفت‌وگوی ما با دکتر اسماعیلی پیش‌روارید.

■ ■ ■

خود شما چطور به فضای جبهه و جنگ وارد شدید؟

من در یک خانواده مذهبی و انقلابی رشد پیدا کرده‌ بودم. برادر م مرحوم مختار اسماعیلی از نیروهای اولیه سپاه و سپس کمیته قانمشهر بود. سال ۱۳۶۱ که به جبهه رفتم به پشتیبانی اخویم آقا مختار توانستم مجوز اعزام بگیرم و کر نه آن موقع فقط ۱۳ سال داشتم و اجازه نمی‌دادند به جبهه بروم. دانش مختار آن زمان مسئول عملیات کمیته قانمشهر بود. سال ۶۱ در جریان عملیات فتح‌المبین یک گروه از بچه‌های قانمشهری از طرف کمیته به جبهه اعزام شدند که من هم جزو آنها بودم.

شهیدشیرسوار قانمشهری بود. آشنایی شما با ایشان به خاطر همشهری بودن‌تان است؟

بنده نه سن و سالام به شهیدشیرسوار می‌خورد، نه حد و حدودم. ایشان با داداش مختار قبل از انقلاب ششماه و رفاقت داشتند. هر دوی آنها از داش‌مشتی‌های قانمشهر بودند که در جریان انقلاب متحول می‌شوند و به جرگه بچه‌های انقلابی می‌پیوندند. شهیدشیرسوار متولد سال ۱۳۴۴ بود. من متولد سال ۴۷ هستم. ۱۲ سال از من بزرگ‌تر بود و سن و سالش به برابر بزرگ‌ترم آقا مختار می‌خورد.

پس چطور با ایشان آشنا شدید؟

من اواخر سال ۶۱ که برای بار دوم به جبهه رفتم، از طرف سپاه اعزام شدم و به لشکر ۲۵ کربلا رفتم. آن زمان یکسری بحث‌های سیاسی چپ و راست در قانمشهر وجود داشت که متأسفانه به جبهه‌ها هم کشیده بود، چون من خانواده شناخته شده‌ای داشتم، برخی از هم‌زمانان از خط و ربط سیاسی خانواده بنده اطلاع داشتند و خواهی نخواهی از من سؤالاتی می‌پرسیدند یا به بحث‌هایی می‌کردند که در آن مقطع سنی نه از این بحث‌ها سردرمی‌آوردم و نه دوست داشتم که خودم را وارد این مسائل کنم. من هم مثل خیلی از رزمنده‌ها خط امام را انتخاب کرده بودم و دوست داشتم به خاطر انقلاب و کشور، به امر امام به جبهه بروم، اما چون هر جایی می‌رفتم به خاطر سابقه خانواده‌ام این بحث‌ها پیشی می‌آمد، به نوعی از فضای جبهه دالگیر شدم و تصمیم گرفتم دیگر به جبهه نروم. اوایل سال ۶۳ از منطقه به قانمشهر برگشتم و به پسر عمویم گفتم دیگر به جبهه نمی‌روم و درسم را می‌خوانم. پسر عمویم هم تازه از جبهه برگشته بود. ایشان به من گفت بهتر است به جبهه برگردی و اینبار به گردان حمزه بروی، چون آنجا یک فرمانده گردانی دارد به نام برادر بهروز شیرسوار که باعث شده‌فای این گردان با یگان‌های دیگر فرق داشته باشد. این را هم عرض کنم که اسم اصلی شهیدشیرسوار جعفر است، اما به بهروز شهرت

داشت. خلاصه با پیشنهاد پسر عمویم تصمیم گرفتم دوباره به جبهه برگردم و اینبار به گردان حمزه رفتم. پسر عمویم شیرسوار کاری کرد که تا پایان دفاع مقدس در جبهه ماندگار شوم.

شهیدشیرسوار چه رفتاری انجام داد که باعث ماندگاری شما در جبهه شد؟

خرداد سال ۶۳ بود که دوباره اعزام گرفتم و به گردان حمزه رفتم. فرمانده گردان حمزه شهیدناصر بهداشت بود، اما چون ایشان در عملیات والفجر ۲ به شدت مجروح شده بود، امور گردان را شهیدشیرسوار انجام می‌داد. آن موقع لیست اسامی بچه‌ها را پیش فرمانده گردان می‌بردند تا از نیروها از یابی داشته باشد. شهیدشیرسوار وقتی می‌بیند فامیلی من اسماعیلی سراجی است، از شهید اصغر ختکنکار که قبلاً فرمانده گردان بنده بود و من را می‌شناخت می‌پرسد این نیروی جدید کیست؟ شهیدختکنکار می‌گوید ایشان برادر مختار اسماعیلی است. شیرسوار از آمدن من به گردانش خوشش می‌آید. چون یک نگاه فرج‌ناحی داشت.

اعتقاد داشت که باید هر کسی را با هر طرز فکری جذب امام و انقلاب کرد. واقعا وسع دید بالایی داشت. همین روحیات هم باعث می‌شد که همه نیروها و را با دل و جان دوست داشته باشند. خلاصه شهیدشیرسوار می‌خواهد که من را پیش او ببرند. تا آمدند گفتند مفید اسماعیلی کیست؟ در دلم گفتم انگار من را شناختند و باز این بحث‌های سیاسی شروع شد. تیرماه سال ۶۳ بود. در یادگان بیگلر خراج از سوسنگرد بودیم و هوا فوق‌العاده گرم بود. رفتم و دیدم یک آقایی با زیرپیراهنی داخل

چادر فرماندهی نشسته است. شهیدشیرسوار بود. شهیدختکندار و شهیدموسی محسنی هم کنارش نشسته بودند. شهید شیرسوار پرسید مفید توپی؟ برادر مختار؟ گفتم بله. در دلم خیلی ناراحت و ناامید بودم و فکر می‌کردم که هر آن می‌خواهد از خط و ربط سیاسی خانواده‌ام بپرسد. خودم را که معرفی کردم شهیدشیرسوار دستش را دراز کرد و با هم دست دادیم، اما دستم را زودرها نکرد. چند بار دستم را دوستانه تکان داد. این تکان‌های دست ایشان انگار دلم را لرزاند و روحم را اجلا داد. بعد گفتم می‌توانی برادرت مختار را هم با خودت به اینجا بیاوری. (مختار از مسئولان کمیته قانمشهر بود و آن زمان مسائل و اختلاف‌هایی بین سپاه و کمیته قانمشهر وجود داشت) این حرف را که زد نشان داد که چه دید وسیعی دارد. من همیشه به پسر شهیدشیرسوار می‌گویم که آن تکان‌های دست پدر شهیدت زندگی من را تغییر داد. شاید اگر آن‌نبودم من دیگر به جبهه بر نمی‌گشتم و الان در خط دیگری قرار داشتم.

از شهیدشیرسوار به عنوان حر انقلاب یاد می‌کنند، چطور می‌شود که ایشان سبک زندگی‌شان را تغییر می‌دهند و به ار دوگاه انقلاب می‌پیوندند؟

شهیدشیرسوار قبل از انقلاب یک روحیه داش‌مشتی‌گری داشت. برادر م مختار هم همینطور بود و عرض کردم که قبل از انقلاب با هم آشنایی داشتند، اما نفس حق امام باعث تغییر خیلی از جوان‌های آن دوران شد. در این بین برخی افراد آگاه و انقلابی واسطه می‌شدند

تا جوان‌هایی مثل شهیدشیرسوار با اندیشه‌های حضرت امام آشنا شوند. در زندگی شهیدشیرسوار این نقش واسطه‌گری را شهیدنجفعلی کلایمی بازی می‌کند. شهید کلایمی یکی از شهدای بزرگ، اما گمنام قانمشهر است. کسی که باعث جذب خیلی از جوان‌ها به جریان انقلاب شد. بعد از پیروزی انقلاب شهیدشیرسوار به همراه افرادی مثل مختار برادر بنده، در تشکیل سپاه قانمشهر نقش ایفا می‌کنند، اما رسوخ بعضی جریان‌ها به سپاه، باعث می‌شود تسویه‌ای در سپاه صورت بگیرد. در این تسویه‌ها گاه تر و خشک با هم می‌سوزند. برادر م با تسویه برخی از افراد مخالف می‌کند و همین موضوع باعث می‌شود که ایشان به کمیته برود، اما شیرسوار در سپاه می‌ماند، ولی چرا او ماند و چرا برخی دیگر از سپاه رفتند، این برمی‌گردد به اخلاص شهیدشیرسوار. سردار احراری خودش برای من تعریف کرد که وقتی قضیه تسویه در سپاه رخ داد، من جزو کسانی بودم که افراد را مورد ارزیابی قرار می‌دادیم. همان موقع شهیدشیرسوار پیش من آمد و خیلی خالصانه گفت من قبل از انقلاب آدم دیگری بودم و اینطور تپ می‌زدم و فلان کار‌ها را انجام می‌دادم، اما الان در خط انقلاب هستم. ببینید اگر خصوصیات من به نهادهی مثل سپاه می‌خورد، من را نگه دارید، وگرنه که خداحافظ شما، سردار احراری می‌گویند من از اخلاص شیرسوار خیلی خوشم آمد و سعی کردم او را حفظ کنم.

چه چیزی باعث می‌شد که شهیدشیرسوار بین نیروهایش محبوب باشد؟



شهید شیرسوار در دوران است در دوران جوانی

از راست به چپ

■ ۱- عملی برای تشخیص هویت – دوره نهفتگی بیماری ■ ۲- یکی از دو استخوان تشکیل دهنده ساق پا – کنایه از خورشید ■ ۳- انجیر عرب – ترکش حرام است – از گل هاست ■ ۴- مساوی – پادشاه بزرگ – مرزبان – عمل هضم غذا ■ ۵- خاستگاه این ورزش مصر باستان است – محبت – واحد اندازه گیری آب رودخانه ■ ۶- خشک مزاج و سختگیر – دخان – سگ ماده – غلط‌گیر اداری ■ ۷- هوس باردار – صداقت – از نت‌ها ■ ۸- خبر – خرید و فروش – از حیوانات ■ ۹- پهلوان – دارای زن و فرزند – ورزش تمرکز حواس ■ ۱۰- پیمانه – لیست غذا – ماه پرتابی – شک ■ ۱۱- بسیار عالی – یک هزارم کیلو – از ابزار ورزش ژیمناستیک ■ ۱۲- از اسامی پسران – سنگی قیمتی – ضربه سر در فوتبال – گام ناتمام ■ ۱۳- غلاف شمشیر – پیله‌ور – دشت ■ ۱۴- قهوه‌خانه فرنگی – گازی بی‌رنگ، بی‌بو و سنگین تر هوا ■ ۱۵- کانون دایره – اثر عبید زاکانی، نویسنده «صد پند»

از بالا به پایین

■ ۱- داروی پادزیست – استوار؛ سخت ■ ۲- پایتخت کنیا – ترشی یادمجان – صدمتر مربع ■ ۳- چاقوی کفشان – زبان – جدایی ناپذیر ■ ۴- گاهی نماز را باطل می‌کند – یادگان تهران – یک چهارم – روزهای برگ‌ریزان ■ ۵- پرزور و تناور – مرد بی‌زن – انبار غله ■ ۶- پدر بزرگ – مزار – علامت کالا – از پونه بیزار است ■ ۷- بالا بر ماشین – صدا پیشگی – بنابر این ■ ۸- همراه کلنگ – مکرو حبله – آن است که خود ببوید ■ ۹- خدای خورشید مصریان – دانستی‌های هر فرد – بنده و شما ■ ۱۰- گام و قدم – پایتخت قدیم مراکش – دزدی در موتور اتومبیل – از هفت‌سای ■ ۱۱- تن پوش گرمابه – جور – استراتژی ■ ۱۲- نقصان – تابستان آذری – رفوزه – مخترع تفنن ■ ۱۳- دو سویه – رازبزی – آلت شالی‌کوبی ■ ۱۴- گشوده – پول عمان – قهرمان حماسی بین‌النهرین که حماسه‌اش منشأ افسانه‌های طوفان عبرانیان است ■ ۱۵- کفن درد – بندر مراکش در ساحل اقیانوس اطلس



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

گفت‌وگو



گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهیدعلی کوهی از شهدای بومی کردستان

عشق به امام دلیل شهادت همسر م به دست ضدانقلاب بود

■ **زهرامحمدزاده**

شهیدعلی کوهی از شهدای بومی خطه کردستان است که سال ۱۳۳۶ در توابع کرمانشاه به دنیا آمد و سال ۱۳۶۳ در ۲۷ سالگی به شهادت رسید. شهید کوهی از جمله شهدای مظلوم و گمنام است که با وجود همه روحی و روانی ضدانقلاب، به ار دوگاه انقلاب پیوست و با دل و جان در برابر دشمن جنگید و عاقبت نیز در درگیری با ضدانقلاب به شهادت رسید. متن زیر در گفت‌وگوی ما با اختر کوهی، همسر شهید تهیه شده است که تقدیم حضور تان می‌کنیم.

اگر می‌شود کمی از زندگی شهید کوهی بگویید. متولد چه سالی بودند؟

همسر م شهیدعلی کوهی در اولین روز فروردین ماه ۱۳۳۶ در روستای کشکمیر از توابع بیلوار کرمانشاه به دنیا آمد. در سن سه سالگی پدرش فتحعلی را از دست داد و از وجود پدر محروم شد. چون امکان ادامه تحصیل بیش از مقطع ابتدایی در منطقه آنها میسر نبود، ترک تحصیل کرد و برای امرار معاش خانواده به کارگری پرداخت و جالب بود که او با همه مشغله‌هایی که داشت، هنوز هم یاد می‌احتیاطی من در منطقه چنگوله بود. این رفتارش نشان می‌داد که چقدر برای نیروهایش ارزش قائل است. وقتی فرماندهای به نیرویش احترام و ارزش قائل باشند، نیرو هم او را دوست خواهد داشت. خصوصا که شهیدشیرسوار هیچ تفاوتی بین خودش و نیرو قائل نبود و با شجاعت می‌داشت، در هر عملیاتی خودش جلوتر از نیروهایش حرکت می‌کرد.

شهادت ایشان چطور رقم خورد؟

قبل از عملیات کربلای ۴ ما در منطقه هفت‌تپه

مستقر بودیم. در آن مقطع دشمن مرتب این منطقه را بمباران می‌کرد. در یکی از همین بمباران‌ها که در دست روز قبل از شروع عملیات کربلای ۴ بود، شهیدشیرسوار در روز سوم دی ماه ۱۳۶۵ به شهادت رسید. با اینکه او مدتی می‌شد از گردان حمزه رفته بود، اما با شنیدن خبر شهادتش، انگار همه بچه‌های گردان حمزه یتیم شدند. هر کسی به شیرسوار و منشش آشنا می‌شد، واقعا شیفته بزرگی و بلندی طبعش می‌شد.

سخن پایانی.

برخی از دوستان وقتی می‌خواهند از شهیدشیرسوار حرف بزنند، بیشتر اشاره به دوران قبل از انقلاب ایشان می‌کنند، اما من می‌گویم شیرسوار در دوران طاغوت هر چه بود و هر کاری کرد، بعد از اینکه شیفته حضرت امام شد، خودش تبدیل به یک زاهد و عابد شد. روح بلندش انقدر صیقل پیدا کرده بود که با هر کلام و رفتارش می‌توانست خیلی از انسان‌های نااهل را به راه بیاورد. او واقعا حُر انقلاب بود و عاقبت هم به همان چیزی که لایقش بود رسید و شهادت را در آغوش گرفت.

جدول سودوگو

ارقام‌تا۹طوری قراردهیدکه

در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار به کارورند.

جدول کلمات متقاطع

■ **باسخ جدول شماره ۶۱۲۹**

		۱							۳
			۱						
۶			۷	۲		۵	۱	۹	
		۱	۲			۹			
				۵			۳	۶	
					۸	۶	۹		
					۸				۵
							۴	۳	
					۹	۱	۷		

♥	♣	♠	♠	♣	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♥	♠	♥	♠	♣	♠	♠
♣	♠	♠	♠	♠	♠	♥	♠	♥	♠
♠	♠	♣	♠	♠	♥	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♥	♠	♠	♥	♥
♠	♥	♥	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♣
♠	♣	♥	♠	♠	♠	♠	♥	♥	♠
♠	♠	♠	♠	♥	♠	♠	♠	♠	♠
♥	♠	♠	♥	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♥	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♥	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
♠	♠								